

سی پاره قدیمی

و وقفنامه ۷۷۷ ساله

بقلم آقای جواد مجدزاده صهبا

در مرداد ماه ۱۳۲۰ که برای سرکشی بتعمیر ابنیه تاریخی کرمان رفته بودم روزی جهت رسیدگی باوضاع آستانه حضرت شاه نعمت‌الله ولی عازم ماهان شدم، در آنجا در ضمن انجام سایر امور متوجه اشیاء عتیقه و هدایائی گردیدم که اشخاص مختلفی در طول ایام باستانه مزبور تقدیم نموده‌اند.

از جمله این اشیاء نقیسه هجده جزوه قرآن بود که هر کدام جداگانه تجلید شده و بعد از تحقیق از متصدیان امر معلوم شد که یکی دیگر از این جزوات را چند سال پیش برای اعلیحضرت شاه سابق فرستاده‌اند. باین ترتیب که چون شاه سابق در طی مسافرت از خراسان بکرمان روزی وارد آستانه ماهان میشود جزوه قرآنی از روی مقبره برداشته باز میکند و تصادفاً نظرش بخطوطی که پشت جلد نوشته شده بود می‌افتد و همینکه آن خطوط را میخواند بی اندازه متعجب شده قرآن را بدست مرحوم سردار اسعد میدهد و غضب آلوده از حرم بیرون میرود.

مرحوم سردار اسعد و تیمور تاش و نمایندگان کرمان و سایر ملتزمین رکاب وحشت زده خطوط پشت قرآنرا میخوانند و معلوم میشود که چندین سال پیش از ظهور پهلوی یکی از اهالی ماهان که از دست مأمورین سر باز گیری دوره استبداد بجان آمده بود شرحی در مذمت سر باز گیری نگاشته و بر واضع و مجری آن قانون لعنت فرستاده است! شاه سابق بدون توجه بتاریخ نوشته بخیال آنکه تعمداً این قرآن را در دسترس او گذاشته‌اند تا مظالم مأمورین نظام وظیفه را بوی یادآوری کنند، خشمگین شده است.

بعدا از عزیزمت شاه متولی باشی بیچاره که بکلی رنگ و روی خود را باخته و از این سوء تصادف مرعوب شده بود باز حمت زیاد سطور پشت قرآن را محو کرده و آنرا بعنوان هدیه آستانه برای شاه سابق فرستاده است.

طول هر یک از صفحات قرآن ۴۵ و عرض آنها ۳۳ سانتیمتر است، در هر صفحه بطوریکه ملاحظه میشود فقط سه سطر نگاشته شده. قسمت عمده سر سوره های مذهب را بمرور زمان از میان برده اند ولی خوشبختانه هنوز مقدار قابل توجهی از تذهیبات و تزیینات آن موجود است.

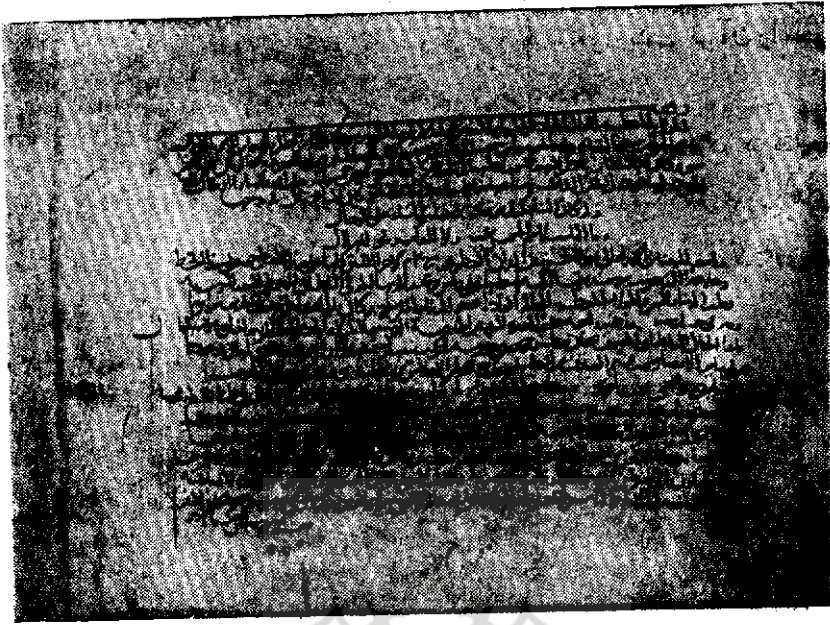


صورت دو صفحه از سی پاره قدیمی

جزوه هفتم این قرآن دارای ۹۸ ورق اصلی و پشت اولین صفحه آن وقفنامه تاریخی مهمی دیده میشود. دو صفحه اول و آخر این جزوه تماماً تذهیب شده و نسبتاً سلامت مانده است.

متن این وقفنامه که بمساعدت علامه استاد حضرت آقای محمد قزوینی مد

ظله العالی خوانده شده و عین صورت آن در اینجا دیده میشود چنین است :



صورت و قنانه

«وقفت المولاة المعظمة العادلة المؤيدة المنصورة المظفرة المعصومة
 ملكة ملكات العالم مالكة رقاب الامم ناشرة المبرات مانحة الخيرات نتيجة
 السعادات قدوة المصومات معينة الدنيا والدين صفوة الاسلام والمسلمين
 زبيدة العصر خديجة الزمان الغ اعظم يبيى تر كان ابنة السلطان الاعظم الشهيد
 السعيد قطب الدنيا والدين ابي الفتح محمد بن خمر تاسكوا خلد الله ملكها
 وانار برهان والديها التي دولتها غرة دول الملوك الماضية و مناعتها
 فيها طراز جلال الامم السالفة كان الشاعر قال في مدحها :

ولو كان النساء كمثل هذى لفضلت النساء على الرجال
 و ما التأيث لاسم الشمس عيب ولا التذكير فخر للهلال
 ابتغاء لمرضاة الله تعالى هذا الجزء من قرآن العظيم مع تمام الاجزاء
 الثلثين كلها على هذا القطع و على هذا الخط و على هذا التذهيب مع

١ — تاكون قرائت حقيقى اين كلمه كه در اغلب كتب تواريخ بصور متنوعه با
 تعريف و تصحيح زياد نوشته شده بدست نيامده است .

صندوقها المشتملة ۱ عليها على رأس مرقد والديها المولى السلطان الأعظم
السعيد الشهيد قطب الدنيا والدين والمولاة المعظمة العالمة العادلة عصمة
الدنيا والدين قتلغ ترکان بل آله تراهما و جعل الجنة متواهما و هو
في حمد ۳ مء ۳۰۰۰۰ مذهب واقعة خلف الصفة الشرقية من المدرسة التي
بنتها المولاة المعظمة المذكورة بداخل مدينة برد سير کرمان تلقاء النخان
السلطاني المعروف بنخان مطرح ۴ و هي مدرسة تحكى ببيتها و حسنها
دار الابرار و تباهى کرمان بوجودها على سائر الامصار يهب نسيم الصدق
من ارجائها و تقوح شجحات الاخلاص من بنائها تنادى الملائكة بأعلى -
الصوت :

کرمان باهى وانعمى تقاخرى
بينية يحيى العلى بفنائها
و كانت همتها العالية تنادى (!) كلام :

ان آثارنا تدل علينا
فانظروا بعدنا الى الثار
وقفاً صحيحاً شرعياً و تصدقت به صدقة مؤبدة محرمة لايباع ولا يوهب
ولا يرهن ولا يؤجر ولا يتلف ۵ بوجه من الوجوه ولا يجرى عليه احكام
التملك و التملك ولا يقبل من المدرسة المذكورة بتلاوة ۶ القرآن الى موضع
آخر الا بأذن المتولى و يكون موضوعاً على رأس مرقد والديها المذكورين
تفمدهما الله بقرانه ليقراً منه القرآن العظيم و تكون الولاية للواقفة مدة حيوتها
مداله في عمرها و بعد وفاتها تكون الولاية لمن يكون متواياً للاوقاف
المدرسة فلا يحل لأحد يؤمن بالله و اليوم الآخر تغيير هذه الصدقة فمن فعله فعليه
لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و ثواب الواقفة على الله فانه لا يضيع اجر

۱ - در اصل هجین است و صحیح : المشتمل است :

۲ - با احتمال قوی بلکه بنحو قطع و یقین این کلمه «جنبده» است معرب کنبدو جنبده
بضم جیم و باء یا بفتح باء همان معنی کنبدو فارسی را دارد و اصلاً در کتابت عربی بمعنی
کنبدو فقط جنبده باناء تأنیث آمده و بدون تاء نیامده و مؤید این حدس عبارت صاحب
سمط المللی است که در باب همین محل میگوید : « و یبسی ترکان در عصمت و کنجینه جوهر
طهارت اعنی تابوت مادرش قتلغ ترکان خاتون را از اردو بکرمان آورد ... و آنرا در کنبدو
مدرسه که در سره شهر ساخته بود دهن گردانیدند » (از افادات حضرت آقای قزوینی).

۳ - جزء اخیر این کلمه معو شده و شاید « مفروشة » بوده .

۴ - کذا بیینه ۵ - در اصل بدون نقطه

۶ - کذا در اصل ، ظاهراً : لتلاوة

المحسنین و ذلك جرى في غرة شهر صفر ختم بالخير والظفر سنة سبع و ثمانين و ستماية» .

چنانکه ملاحظه میشود این قرآنها در ابتدا سی جزو بوده و بدستور بی‌بی ترکان ملکه مشهوره کرمان برای گذاشتن بر سر مقبره پدرش قطب‌الدین ابی‌الفتح و مادرش عصمة‌الدین قتلخ ترکان نوشته شده و بعد از خراب شدن مقبره مزبوره قسمتی از آنها را باستانه ماهان آورده و بقرار مسموع یازده جزوه دیگر را باستانه حضرت رضا انتقال داده اند .

در خصوص مدرسه ایکه در این وقفنامه بآن اشاره شده و مقبره والدین بی‌بی ترکان در گنبد جلو صفا شرقی آن قرار داشته نگارنده بعد از تحقیقات زیاد باین نتیجه رسیدم که محل مذکور همانست که امروز بنام قبه سبز در محله‌ای بهمین نام در شهر کرمان موجود و در فهرست آثار تاریخی ثبت رسیده است .

این بنا که اکنون فقط قسمتی از پایه گنبد و سه جرز از سر در اصلی آن باقی است تا چندین سال پیش آباد بوده و هنوز کسانی در کرمان هستند که دوران آبادی آنرا بخاطر دارند .

در سال ۱۳۱۱ قمری که زلزله شدیدی در کرمان اتفاق افتاد ارکان این بنا مانند بسیاری دیگر از ابنیه رفیعۀ آن شهر متزلزل شد سپس هنگامی که جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان حکومت کرمان را داشته یکی از غلامان خاصه او بخیال یافتن دفینه در آن گنبد کاوشهایی کرده و بالنتیجه پنج شش سال بعد بر اثر وقوع زلزله دیگری بکلی منهدم شده است .

کسانی که گنبد مزبور را دیده اند از جمله دانشمند محقق آقای دبستانی عم نگارنده اظهار میدارند که اطراف گنبد از خارج کتیبه‌ای داشته و ارتفاع آن باندازه‌ای بوده است که از چند فرسنگی دیده میشده، داخل گنبد را نیز تریج بزرگی از طلا و لاجورد زینت میداده . هم چنین میگویند طرح و نقشه کاشیکاری روی گنبد شاه نعمه‌الله ولی در ماهان عیناً از روی طرح و نقشه گنبد سبز تقلید شده

است. بعد از خرابی گنبد و مدرسه مردم بتدریج از اضی اطراف آثرات صاحب کرده و مصالح مدرسه را در ساختن خانه‌های جدید بکار برده‌اند. سردر این بنا که هنوز سه جزر آن باقی است دارای کاشیکاری معرق زمینه لاجوردی بوده و دو پیچ معرق بسیار نفیس طرفین آثرات زینت میداده است.



قسمتی از بنای مدرسه ترکانی

از بقایای کتیبه داخلی سردر که بخط ثلث سفید بر زمینه کاشی معرق لاجوردی نوشته شده فقط کلمات «عبدالله» و «عبدالله» به خط خواننده میشود و بهمین مناسبت میان مردم بمدرسه خواجه عبدالرشید مشهور است و شاید خواجه عبدالرشید مذکور یکی از وژرایار جال در بار قزاقستانیان کرمان بوده است.

پس از درج مقاله بسیار مفید آقای صهبای چون فرصتی بدست آمده است اندکی نیز در باب این بی بی ترکان صاحب وقف نامه مذکور در فوق و برادرش جلال الدین سیور غمش و خواهرش پادشاه خانون شرح و تفصیل میدهیم تا کسانی که باحوال این جهات اطلاعی ندارند از آن سابقه پیدا کنند.

بی بی ترکان چنانکه متن و قفنامه صریحاً مینماید دختر قطب الدین ابوالفتح محمد (۶۵۰-۶۵۵) و عصمة الدین قتلغ ترکان (وفاتش در ۶۸۱) بوده و قطب الدین محمد که برادر زاده براق حاجب مؤسس سلسله قراخانیان کرمان است سوم پادشاه از این سلسله میباشد که از ۶۱۹ تا ۷۰۳ تحت امر ایلخانان مغول بر کرمان امارت می کرده اند.

پس از فوت قطب الدین ابوالفتح محمد سومین امیر قراخانی کرمان در سال ۶۵۵ زوجه اش عصمة الدین قتلغ ترکان که ابتدا زن براق حاجب مؤسس این سلسله یعنی عم قطب الدین ابوالفتح بود و در حیات شوهر در امر سلطنت با او شرکت میکرد خبر مرگ قطب الدین را با اطلاع هولاکو خان رساند و هولاکو دستور داد که سلطنت کرمان در عهده پسران خرد سال قطب الدین باشد و قتلغ ترکان پسر صغیر شوهر یعنی حجاج سلطان را پادشاه خواند و دختر کوچکتر خود یعنی پادشاه خانون را هم بعقد ابا قاسم هولاکو در آورد. دختر بزرگترش همین بی بی ترکان است که زن شخصی بود بنام امیر عضد الدین حاجی.

قتلغ ترکان مدت پانزده سال بنام پسر شوهر خود حجاج سلطان کرمان را بخوبی اداره میکرد و همه وقت نیز نسبت بایلخانان مخصوصاً ابا قاسم خود وفادار و مطیع بود چنانکه در سال ۶۶۷ موقمیکه ابا قاسم براق خان پادشاه اولوس جغتای می جنگید حجاج را با اردویی بنحدمت ابا قاسم ستاد و ایلخان نسبت باین زن و پسر شوهرش بر اثر این عمل محبت و عنایت بسیار نمود.

اما حجاج در مراجعت بکرمان نسبت بملکه نا مادری خود از در بی احترامی در آمد و در مجلس بزی از سر مستی او را برقص و داشت و چون روز بروز بر بی احترامی نسبت بآن خاتون می افزود قتلغ ترکان باردوی ابا قاسم پادشاه خاتون

دختر خود رفت و از حجاج شکایت نمود. اباقا حجاج را که نسبت بایلیخان بیوسر کشی میکرد از امارت معزول نمود و حجاج از ترس در ۶۷۵ بیستان گریخت و پس از یکسال اقامت بهند رفت و بعد ها که از سلاطین هند کمکی لشکری برای استخلاص کرمان گرفت و روی بدانجا آورد در بین راه مریض شد و در ۶۹۰ فوت کرد.

از بعد از عزل حجاج سلطان امارت کرمان مستقلاً در دست قتلخ ترکان بود و او تا سال ۶۸۹ در آنجا بلا منازع سلطنت میکرد. در این تاریخ پسر دیگر شوهرش جلال الدین سیور غتمش برادر حجاج سلطان باردوی سلطان احمد تگودار ایلیخان جدید رفت تا فرمان امارت کرمان را جهت خود صادر کند. قتلخ ترکان نیز با آنجا شتافت اما قبل از وصول او باردو سیور غتمش فرمان ایالت را بنام خود صادر کرده بود و چون در راه بقتلخ ترکان رسید و فرمان را باو نمود بلکه از غصه قش کرد و پس از آنکه باردوی ایلیخان رسید و ایلیخان مسؤل او را در نسخ فرمان سیور غتمش پذیرفت از غصه در تبریز مرد و دختر بزرگش بی بی ترکان که در این تاریخ در اردو بود نمش او را از آذربایجان بکرمان آورد و آنرا در همین مدرسه و گنبدی که در وقفنامه مذکور ذکر آن آمده و از بناهای خود قتلخ ترکان بود و مدرسه ترکانی خوانده میشد بخاک سپرد.

پس از فوت قتلخ ترکان جلال الدین سیور غتمش در امارت کرمان مستقل شد و دو خواهر اعیانی او بی بی ترکان و پادشاه خاتون که سلطنت را حق خود و فرزندان خود میدانستند اطاعت امر برادر پدري خود را نمی پذیرفتند و دائماً بر ضد او توطئه می کردند بخصوص که بی بی ترکان شغل اشرف (نظارت در خرج) کرمان و حق تصرف در املاک خواهر خود پادشاه خاتون را در سیرجان گرفته و باین مأموریت بکرمان آمده بود و سیور غتمش زیر بار قبول آنها نمی رفت. در سال ۶۸۳ بی بی ترکان با پسران خود باردوی ارغون رفت و از سیور غتمش شکایت کرد ارغون او را باردو خواست و بضرب تازیانه سیاست نمود و بین او و خواهرش محاکمه کرد عاقبت یکی از امرای مغول و ساطت نمود، پادشاه خاتون زوجه سابق اباقا را بمقد گیشانو

در آورد و ایشان را به حکومت بلاد روم فرستاد و کردوچین را که دختر منگو تیمور بن هولاکو و ابش خاتون سلغوری بود بزوجیت بسیور غتمش داد و سیور غتمش هم دختر خود را در عقد نواده هولاکو در آورد.

سیور غتمش و کردوچین بکرمان آمدند و اختیار سلطنت آنجا را در دست گرفتند و تا ارغون زنده بود این زن و شوهر باتفاق یکدیگر در کرمان سلطنت میکردند اما چون ارغون در ۶۹۰ مرد و گیخاتو شوهر پادشاه خاتون ایلخانان یافت این زن که خواهر بزرگترش بی بی ترکان در سال ۶۸۸ فوت کرده و سیور غتمش از شره او رسته بود بتنهائی بمخالفت با برادر قیام نمود و ببهانه دیدن وطن مألوف خرمانی از شوهر گرفته بکرمان آمد و در ۶۹۱ بر سر برادر تاخت و او را گرفت و در قلعه ای معیوس ساخت، اگرچه کردوچین و بعضی امرای دیگر جلال الدین سیور - غتمش را از محبس گریزانند لیکن کمی بعد گیخاتو بر او دست یافت و او را پیش پادشاه خاتون فرستاد و پادشاه خاتون در رمضان ۶۹۳ برادر را کشت و خود بفرمان گیخاتو شوهر خویش زمام امارت کرمان را در دست گرفت.

صفوة الدین پادشاه خاتون پس از قتل برادر يك سال و کسری بیشتر امارت کرمان را مستقلاً نداشت چه نا شوهر او گیخاتو زنده بود کسی نمیتوانست مزاحم او باشد اما همینکه گیخاتو در ششم جمادی الاولی سال ۶۹۴ بقتل رسید و بایدو زوجه شاه عالم دختر سیور غتمش بایلخانان نشست این زن بانتقام قتل پدر بایدو را بدفع پادشاه خاتون و داشت و کردوچین زن سیور غتمش هم در مقام داد خواهی برخاست. با و امر داد تا لشکر فارس و شبانکاره بهمراهی کردوچین بکرمان حمله بردند، پادشاه خاتون اسیر شد و او را در شعبان ۶۹۴ باصرار شاه عالم و فرامان بایدو کشتند.

سه ماه بعد از این واقعه چون بایدو هم بقتل رسید و غازانخان ایلخانان یافت او مظفر الدین محمد شاه پسر حجاج سلطان را بامارت کرمان نشاند، وی ماقبل آخرین امرای فراختامی کرمان است. انقراض این سلسله بسال ۷۰۳ اتفاق افتاده.

چنانکه از این مختصر شرح معلوم میشود در فهرست اسامی امرای قراخانیان کرمان نام دو زن مذکور است یکی عصمة الدین قتلخ ترکان زوجه براق حاجب و برادرزاده اش قطب الدین ابو الفتح محمد که قریب سی سال بشرکت شوهر دوم خود و بنام حجاج سلطان پسر شوهر و مدتی نیز باستقلال در کرمان سلطنت میکرد و عاقبت در حدود ۶۸۱ در تبریز فوت نموده و او مادری بی ترکان و صفوة الدین پادشاه خاتون و نامادری حجاج سلطان و جلال الدین سیور غمش و بانوی مدرسه ترکانی است در کرمان که خود او نیز در آنجا بنگالک سپرده شده و سی پاره ای را که در مقاله آقای صهبا از آن گفتگو شده بر مزار او و پدرش قطب الدین محمد که در همانجا مدفون بوده وقف کرده بوده است.

زن دوم از امرای این سلسله صفوة الدین پادشاه خاتون است که در ۶۹۵ تولد یافته و در شعبان ۶۹۴ بقتل رسیده و او بشرحیکه گذشت دختر قطب الدین ابو الفتح و عصمة الدین ترکان خاتون و خواهر کوچکتری بی ترکان و زوجه اباقا و گیغاثو است. این زن در هنرمندی و ذوق و کفایت و هنر پروری از عجایب عصر خود بود. هم خوب خط مینوشت و هم شعر نیکو میسرود و هم در لغت و عروض مهارت داشت و دربار او محفل اهل علم و ادب بود و خود را حسن شاه مینخواند. این است شرح جامعی که محمد بن علی شبانکاره ای در کتاب مجمع الانساب که بنسال ۷۴۳ تألیف شده در باب این زن مینویسد:

« پادشاه خاتون حسن شاه بنت قطب الدین محمد هر چند قتال برادر جایز داشت اما بتقریر و تحریض حساد سیور غانمیش بود ولیکن پادشاه خاتون زن عالمه عادلای بود و در نفس او بسی خاصیتها بود و هنری تمام داشت و خط خوب نوشتی

۱ - و ساف در توصیف او چنین مینویسد: « بارگاه او منتجع مدّاح اطراف و مرتجع اردحام افاضل ایام و موضع اشاد شعرا و محفل اسناد و استناد ائمه گشت از را لطافت طبعی که زهره زهرا از شرم بر خود مدّاب میشد و طراوت خط یدی که از حسن ترکیب آن عبارتشویر بر خط خدّ خوبان می نشست ... و بقدر ازلت علم عروض بهره مند بود و بشاعره و مکالمه ارباب فضل دایم مستانس بودی »

و شعر نیکو گفتمی و بادانشندان و اهل فضل بقایت بهنایت بودی و درگاه او مجمع فضلا و بلغای عالم شد و شعر در عهد او رونقی تمام گرفت و راتبه معاش اهل فضل را معین فرمود و نقد از خزانه فرمودی و مدارس علم را معمور گردانید و بسیار عمارت را از نو فرمود و بر آن اوقاف بسیار نهاد و پیوسته دربار گاه او حدیث و بحث فضل و دانش و شعر رفتی و خود شاعری نیک بود و از شعر او دو سه بیت اینجا بنوشتیم تا جهان را فضل او معلوم شود و آن اینست :

هر چند که فرزند الخ سلطانم
میخندم از اقبال سعادت لیکن
یا میوه بستان دل تو کا تم
می گریم از این غربت بی پایانم
و این رباعی دیگر در حضور گیتخانو گفته بود :

آنروز که در ازل نشانش کردند
دهوی لب چون شکرت کرد نبات
آسایش جان بیدانش کردند
در مصر سه سیخ در دهانش کردند
و این یکی دیگر در سبب گفته :

سببی که زدست تو نهانی رسدم
چون ناردلم بخندد از شادی آن
زو بوی بیات جاودانی رسدم
کز دست و کف تو دوستگانی رسدم
و دیگر این قطعه حسب الحال خود گفته است :

من آن زنم که همه کار من نکو کار است
بهر که مقنمه ای بخشم از سرم گوید
بزیبر مقنمه من بسی کله دار است
چه جای مقنمه تاج هزار دینار است
درون کله عصمت که تکیه گاه منست
نه هر زنی بدو گر مقنمه است کد بانو
که تار آن نه زمستوری و نکو کار است
طناب چنبر زن گشته باد مقنمه ای

۱ - در سبط العلی : دعوی لب نبات میگرد نبات .

۲ - ضبط متن مطابق سبط العلی است که در نقل این رباعی صحیح تر از نسخه مفلوطة مجمع الانساب بنظر میرسد برای اختلاف این دو ضبط رجوع کنید بناریخ مفلوئ تألیف نگارنده این سطور ص ۴۰۷ .

۳ - در وصف : بهر که مقنمه بخشم سزد که او گوید .

۴ - وصف و سبط العلی : پرده .

۵ - این بیت را وصف علاوه دارد .

حسن شهم از نژاد قرآنی الخ سلطان
و این خاتون هنرمند پانزده سال زن پادشاه جهان ابا قباخان بود و مدتی زن
گیمخاتو و آیین و رسوم پادشاهی از ایشان یاد داشت و چون برادر از دست بر گرفت
در کرمان اساس معدلت نهاد که رسوم نوشیروان را احیا کرد و طبقات و طوایف
بنی آدم را غریق آبادی و ممتون منن خود گردانید.

و این رباعی نیز از اوست ۳ :

بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم
جانا اثر خال سیه بر لب تو تاریکو آب زندگانی است بهم
مؤلف کتاب سبط العلی للحضرة العلیا یعنی ناصر الدین بن منتجب الدین منشی
کرمانی که این کتاب خود را در حدود ۷۱۶ در تاریخ قراختائیان کرمان نوشته در
توصیف پادشاه خاتون میگوید :

« در حجر مادری چون ترکان خاتون بالیده و انواع فضایل و کمالات
انسانی که مردان نامدار و شهریاران دولتیار را تحلی بدان دست ندهد احراز نموده
و مصاحف و کتب که بخط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات موجود است بر فرط
فضل و هنروری و وفور کمال و دانشوری او دلیلی واضح است»

صفوة الدین پادشاه خاتون و برادرش جلال الدین سیور غتمش و مظفر الدین محمد بن
حجاج شاعری داشته اند بنام فخر الدین اصفهانی متخلص بفخری که ذکر خیر ایشان را
بو سیله مدیحه که از آنان گفته جاوید ساخته است و این فخر الدین اصفهانی که بعد از ۷۰۲
وفات یافته پدر شمس فخری مؤلف کتاب مشهور معیار جمالی و مفتاح ابواسحق است.
در يك مجموعه خطی متعلق بنگارنده چند قصیده هست از همین فخر الدین
فخری اصفهانی در مدح صفوة الدین پادشاه خاتون و جلال الدین سیور غتمش و
مظفر الدین محمد و بعضی از اعیان درباری کرمان در عهد ایشان از آنجمله قصیده ایست
ببهر مجتهد محدوف که مصنوع است یعنی چون سه حرف از هر بیت آن بر گیرند
يك رباعی از آن در مدح صفوة الدین پادشاه خاتون استخراج شود و ما قسمتی از

۱ - در سبط العلی فقط : « من آن شهم ».

۲ - در سبط العلی ووصاف: ز نژادشهان الخ سلطان . ۳ - تاریخ گزیده و حبیب السیر

این قصیده را بدون آنکه التفاتی بصنعت تو شیخ آن داشته باشیم در اینجا نقل می‌کنیم:

مشام بی تو مطر نکرد باد صبا
اثر برفت زانفاس آن ز مشک خطا
نمود طبع خلایق بمیش و کام هوی
کند مقیم چمن را مشام جان بویا
چو شد شکسته تن او فدای خار بلا
برای دیدن او کرده‌جان زدل یکتا...

ایا چهار دیوان پرورد جهان آوا
سینه‌دم زوصولت نسیم صبح جویات
میان سبزه سیراب لاله چون برخاست
از آنکه باد منبر سحر که از بستان
نورای نانه بر آورد بلبل از دوری
مرید روی گل آنکه فغان بر آورده

و جهد از چند بیت دیگر در مدیحه گوید:

پناه تیغ و نگین آفتاب و ابر عطا
قرین وصف و را ذات پاک و اصل ذکا...
ز نور همت او چشم قطب دین بینا...
که هست واسطه اندر قلاید حورا...
شدست قبله حاجات اولیای خدا...

یگانه مریم ثانی گوید صفوت دین
احساس عدل که موصوف یافتست سپهر
همیشه همت او کار ساز ملکنت
یکبست لؤلؤ منظوم و در منشورش
اگر نه رابعه ثانی چرا کرمت
الی آخر قصیده.

همین فخری در مدح جلال‌الدین سیورغتمش میگوید:

نهد خاقان دهد سنجر کند خسرو شود قیصر
سوم آهنگ در بانی چهارم بنده و چاکر
شود بقیه در وی نیرو نماید مهمل و مضطر
سه دیگر روضه رضوان چهارم نکست هتبر

در این کاخ فلک بیکر بدین عهد همایون فر
یکی برخاک پیشانی دوم بر باد سلطانی
ز آب و خاک و رنگ بود در این ایوان چون مینو
یکی سر چشمة حیوان دوم کافور و مشک و بان
و در تخلص بمدح گوید:

کم در تهنت آنها خجسته چار چیز ایدر
سه دیگر سعد گردون را چهارم دین بیغبر
شود روشن کند کوشش دهد باران نماید بر
سوم چون ابر گردد چهارم چون شجر عراغ
در همین مجموعه قصیده ایست از فخری اصفهانی در مدح سلطان ابو الحارث

جلال‌الدین و الدنيا
یکی عید همایون را دوم این کاخ میمون را
سر شاهان سیورغتمش که گرفتار دهد امرش
یکی چون مهر جرم مه دوم چون شیر ز روزه

مظفر الدین محمد بن حجاج سلطان (۶۹۴-۷۰۲) ماقبل آخرین پادشاه قراختائی کرمان
که ما قسمتی از آن و قسمتی از یکی از مسطعات همین شاعر را در مدح آن پادشاه
در اینجا نقل می‌کنیم تا بمرقت احوال مادم و ممدوح که هر دو بالنسبه مجهول مانده‌اند
کسکی کرده باشیم. اینست قسمتی از قصیده اول فخری که در آن مجموعه

خطی هست:

گفتم که بیک باد صبا روح پرور است
گفتم که ملک و ملت ما امن و راحتست
گفتم که بوی زلف ترا میدهد نسیم
گفتم قرار خلق نماندست حال چیست
گفتم که روز عشرت و ایام خرمیست
گفتم چراست این همه آشوب مرد و زن
گفتم بگری کاین همه آثارها چیست
گفتم جهانکشای ابوالعارث کریم
گفتم ز راه عدل فریدون فرخ است
مسط ذیل نیز از فخری در مدح همین سلطان مظفرالدین محمد در خلاصه-
الاشعار وزیدتالا فکار تالیف تقی الدین کاشانی آمده و ما قسمتی از آنرا که از بهترین اشعار فخری است در اینجا نقل میکنیم :

تأثیر صبا صحن چمن خلد برین کرد
باد آمد و در دامن گل نانه چین کرد
برمو کب رخسندزه گرشام کدین کرد
بلبل دلم از صوت حزین زار و حزین کرد
از نامه چون باد بران اسب بزین کرد

خوش خوش بجهان موسم نوروز در آمد

دی ابر عقود از کهر دیده پیازید
چون بید بنفشه سحر از باد بلرزید
چون سنبل سیراب سر از زلف پیچید
بر سروسهی قمری خوش نغمه بنالید
وز گریه او باسن امروز بختید
از ابر صبا هر چه عطا یافت ببخشید
بگشاد نظر نرگس و در روی سمن دید
کل خرقة از این واقعه در صومعه بدرید

احوال جهان جمله بیک هفته بگردید

چون شاه ریاحین ز شبستان بدر آمد

مارا بجهان جز طرب و عیش چه کار است
اطراف بساتین ز ریاحین چو بهار است
در جیب نسیم سحری مشک تناواست
کل نسخه ای از روی دل افروز نگار است
در باغ خرامیم که هنگام بهار است
از لاله و گل دشت پر از نقش و نگار است
بر فرق هروسان چمن سیم نثار است
ایام نشاطست و که بوس و کنار است

هر روز مرا بر طرف باغ گذار است

تا هست یقینم که جهان در گذر آمد

آرام روان در چمن از آب روانست
 بوی گل و باد سحری راحت جانست
 از آب روان دو چمن آرام روانست
 نوروز طرازیست که بردوش جهانست
 بلبل همه شب بر سر فریاد و فغانست
 پیوسته زمین درزه و در خود نهانست
 زان روی که در دست فلک تیر و مالست

پوشیده قبا سروسهی بسته میانست

تا لاله کله دار شد و بر کمر آمد

آمد گل می رنگ بنده باده گل بوی
 در باغ طلب جای طرب بر طرف جوی
 با باده گل بوی خرامان سوی گل بوی
 کوتاه مکن دست دل از دامن دلجوی
 بر باری گل تازه نهادست دگر روی
 بر بود گل از یکسره خوبان جهان روی

سیر آمد از این مطرب و زین قول غزلگوی

تا غم بر آید که زمستان بر آمد

می ده که دوی دلم از باده نایست
 دل را نه سر علم و نه پروای کنایست
 شراب روانست برم خیر شرابست
 بر سنک زدم شیشه نوبت چو عذابست
 اینک بفرایات مغان مست و خرابست
 در عالم تحقیق گه نیست نوابست
 هر کار که بیرون ز تعدی و عنایت

ما را نه غم حشر و نه اندوه حسابست

چون بهره سلطان مظفر ظفر آمد

بوالعاریت شیر افکن جان بخش جهانگیر
 فرزانه معدد شه عادل سکه بتدبیر
 سلطان قضا قدرت و فرمانده تقدیر
 برداشت نفاذش ز جهان صورت تنذیر
 آیات کرم را کف او حاصل تفسیر
 با رفعت او چرخ فرو رفته بشویر
 با صابت چو کمان تیر

دارد و شرف بخت جوان و خرد پیر

با بخت جوان و خرد پیر بر آمد

این مسمط هفت بند دیگر در مدیحه دارد که ما برای احتراز از تطویل از نقل آنها خود داری کردیم. در طی احوال صفوة الدین پادشاه خاتون گفتیم که این خاتون موقمیکه به سلطنت کرمان رسید خود را در احسن شاه خواند، صاحب مجمع الانساب صریحاً این مطلب را ذکر میکنند، و صاف نیز در همین باب چنین مینویسد: و شاهنشاهی که نام خود را احسن شاه ایراد کرده بود و الحسن علیه شاهد بدر آن قطعه هم

که از اشعار خود او نقل کردیم خود او میگوید: «حسن شهمز نواد الخ شهمان الخ اما در سبط العلی چنین لقبی مذکور نیست و در قطعه مذکور هم در این کتاب «من آن شهم» آمده بجای «حسن شهم».

برای مزید اطلاع خوانندگان محترم یادآور میشود که در خاندان امرای قراختایی کرمان امیر دیگری هست بنام «حسن شاه» که لقب او را مؤلف سبط العلی «علاءالدین» و فخری در مدایحی که از او گفته «علاء دول» آورده و این علاءالدین والدوله حسن شاه پسر دیگر حجاج سلطان و برادر کوچکتر سلطان ابو العارث مظفرالدین محمد است که در ابتدا در امر سلطنت معارض برادر بود و چون برادر او مظفرالدین محمد در ششم جمادی الاولی از سال ۷۰۲ مرد اعیان کرمان حسن شاه را نامزد امارت نمودند ولی او نیز اندکی پس از برادر فوت کرد ۱.

غرض از این تفصیلات که در فوق مذکور شد این است که اگر کسی اشعار فخری را در مدح حسن شاه ببیند تصور نکند که قصداً و از این حسن شاه همان صفوةالدین پادشاه خاتون است که فخری مشارالیه را هم سابقاً چنانکه نقل کردیم مدح گفته بوده است.

مالین قسمت از اشعار فخری را هم که در مدح علاءالدین حسن شاه است ذیلاً نقل میکنیم:

در همان مجموعه متعلق بنگارنده قصیده ایست با استقبال قصیده معروف ظهیر

فاریابی که ابیات اول آن چنین است:

زهی بدیده دل از فروغ روی تو نور	مه جمال ترا همچو آفتاب ظهور
حضور تست غرض عمر من همه زحیات	گرم نه این دو از عمر خود مباد حضور
از آن سبب که بلامت نیرسد می ناب	بین که تاجه گره هاست در دل انگور
مرا به جرتو زین بیش صبر چون باشد	که بیش از این نبود صبر ممکن و مقدر
شبی بغمکده تنگ خویش بودم زار	نغاک محنت و خوا ی ز تاب غم محور

۱ - برای اطلاع بیشتر در باب شروحه ای که در من هست ربوع شود سبط العلی

(نسخه هکسی کتابخانه ملی) و تاریخ و تصاف و تاریخ مفلول تألیف نگردنده که این جمله

از آن کتب خلاصه شده.

ز زور لشکر اندوه و غم کشیده نظر
 بها کبوس جناب تو ام بشارت داد
 ایا سپهر جلالت امیر شاه حسرت
 توئی که خنجر و تیغت ببط آیت فتح
 بیازوی تو قوی قلب لشکر اسلام
 ز در نظم تو شرمنده ذری خورشید
 مرا بخاطر غم دیده نکته ایست نهان
 مرا هوای وصال بدین دیار آورد
 کنون وصال تو می بایدم ز کام جهان
 بر آستان تو فغری نشسته مدح سرای
 بدین هوس که شود معر سرای سرور... الخ

دو مسقط نیز از فغری در مدح همین شخص در تذکرة خلاصة الاشعار است که ما
 برای تکمیل این مقاله از هر کدام از آنها نیز قسمتی را نقل میکنیم ، این است قسمتی
 از مسقط اول :

باد صبا باغ را سکلبة عطار کرد
 گل ورق جویبار بر زر و دینار کرد
 در رخ سوسن نگر نرگس خونخوار کرد [کذا]
 بر سر گل تاج زر گردش دوران نهاد
 روی زمین سر سر لاله خود رو گرفت
 باغ زالوان گل رونق مینو گرفت
 مسکن خواب و قرار بر طرف جو گرفت
 دست زنان پای عیش بر گل و ریحان نهاد
 بلبل شیوا ز ما ناله باهنگ برد
 باد صبا از عیبر سوی چمن تنگ برد
 فاخته با عنده لب چنگ سوی چنگ برد
 غم زدل عاشقان باده گل رنگ برد
 هوش و قرار از دلم یار بنیرنگ برد
 بردل من داغ غم محنت هجران نهاد
 منزل ما در بهار گوشه صحرا بود
 دامن کوه از خوشی چنت ماوی بود
 مرهم درد این زمان ساغر صهبا بود
 در سر آشتگان شورش و سودا بود
 عیش و طرب کار ماست خاصه که با ما بود
 آن که لبش روح قدس چشمه ز حیوان نهاد
 خیز که در بوستان باده روشن کشیم
 مرش و بساط نشاط بر گل و گلشن کشیم
 ترک پیاله کنیم نصفی و یک من کشیم
 سوسن آزاد را گیسو و دامن کشیم

زانکه باقبال شاه سرور و گردن کشیم

آن که ز رفعت قدم بر سر کیوان نهاد

عالم احسان حسن شاه مبارک بقا

شاه علاء دول صفیر کشور گشا

موجب ایجا کن کاشف سر خدا

داور دوران بحق خسرو حاتم عطا

آن که کفش در کرم آن که دلش در سخا

بخشش دریا نمود قاعده کانت نهاد ... الخ

دنبال این بند نه بند دیگر است در مدیحه که متضمن هیچ اشاره و نکته تاریخی

نیست. و مسمط دیگر این است:

فاخته دم در کشید زاغ دهن باز کرد

باد صبا در چمن زر گری آغاز کرد

مرغ ریاحین ز شاخ برزد و پرواز کرد

حلقه بزد مهر گان باغ درش باز کرد

یار و فاجوی گشت جور و ستم باز کرد

برگ زمستان بساز باده گلگون بیار

رنگری را بیاغ رنگ و زان آمدند

خیز و خز آور که باز خیل خزان آمدند

از دم باد حزان خلق خزان آمدند

لشکر سرما چو باد دوش بز ان آمدند

لبتگان چمن دست گزان آمدند

کز سبه دی شکست کو کوه نو بهار

آذر آبان بگیر شمع طرب بر فروز

مجمر لاله نماند عود قماری بسوز

با صنم خوش روش باری دیده بدوز

ز اول باخور تا آخر برد المجویز

گاه می آشام شب گاه طرب کن بروز ...

زانکه چو ایام گل نیست جهان بایدار

لاله و سنبل شدند گل پی ایشان برفت

از نفس مهر گان رونق بستان برفت

نامه کابین حال دید نیک پریشان برفت

از سر و سبهی مرغ سحر خوان برفت

اوست که فصل ربیع از سر پیمان برفت

وقت خزان آمدست با سر عهد استوار

طالب آب حیات سوی دوت برد راه

ای ز رخت پر توی غیرت خورد و شید و ماه

این همه تقصیر چیست بر سر چندین گناه

هست ز شرب مدام بیکسره عالم تباه

قلب زمستان رسید خیز و فرو خوان بگاه

تهنیت مهر گان بر نظر شهریار ... الخ

شاه علاء دول داور گردون جناب

نایب سلطان شوق خسرو مالک رقاب

حاصل دور فلک مایه صدق و صواب

سایه یزدان حسن شاه سکندر خطاب

آنکه شد از باس او خانه دشمن خراب

وان که زرایش گرفت کار مالک قرار ...